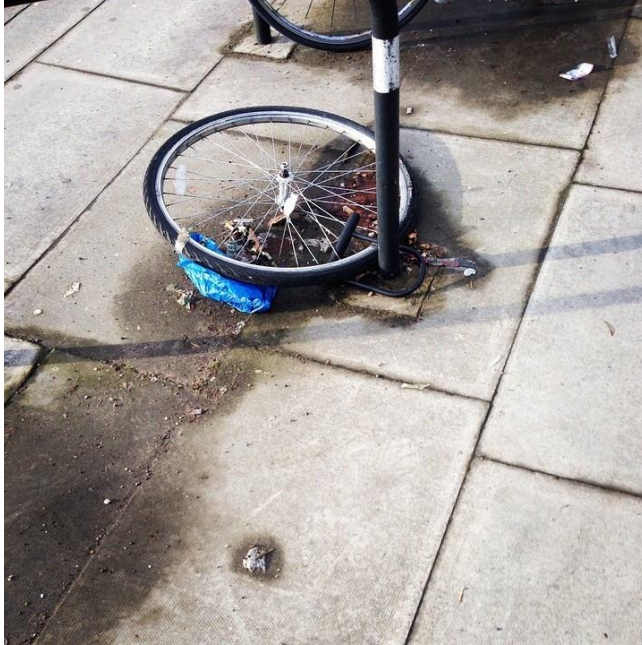


## فرمان هفتم

دزدی مکن

یعنی چه؟



ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست، داشته باشیم بطوری که ما اجازه نداریم پول و یا اموال همنوعان خود را به ناحق برداریم و یا با کلاهبرداری از دیگران مال و اموال آنها را تصاحب کنیم، تا مال و اموال خود را حفظ کرده و یا زیاد کنیم.

بعضی از انسان ها این فکر را می کنند که فرمان هفتم برای افراد تبهکار گفته شده است. مثلا برای کسانی که از مغازه ها سیگار می دزدند و یا جیب بری می کنند و یا حتی دوچرخه می دزدند. ولی اینگونه نمی باشد چراکه این فرمان به همه ما انسان ها اشاره دارد.

در تمام دنیا ما شاهد تبهکاری و دزدی های روزافزونی می باشیم. خسارت وارده به سوپر مارکت ها از دزدی های انجام شده بسیار بالا می باشد به طوری که فقط در

آلمان این مبلغ به میلیاردها یورو می رسد. سن این دزدها در هر دوره ای پایین تر می آید. و برای این که این دزدها نمی توانند تحت تعقیب قرار بگیرند از این بابت اقتصاد متحمل ضرر بزرگی در چرخه خود می شود. و بدین ترتیب آدم های دیگر بایستی این ضررها را در زمان خرید پرداخت نمایند. بطوری که افراد درست کار باید مبلغ بدهکاری افراد تبهکار را بپردازند. جامعه امروز ما به همین روش در حال چرخش است تا زمانی که آن دزدها دست از اعمال شان بردارند. این روی بی رحم جامعه هر روز رو به افزایش می باشد بطوری که ما اکنون آن را یک نوع روش زندگی کردن در بین خودمان احساس می کنیم. و نه تنها در سوپر مارکت ها دزدی می شود بلکه در شرکت ها نیز این اتفاق می افتد زیرا کارگران به این باور هستند که وقتی آنها در یک جایی کار می کنند پس اجازه دارند از محل کارشان چیزی برای خودشان بردارند. این فرمان فقط به دزدیده شدن اشاره نمی کند بلکه به مقوله های روحی نیز بر می گردد. در یک کلاس درس آدم دوست دارد که از هم شاگردی خودش تقلب نکند و از زحمات او که کشیده است دزدی نکند و یا مقوله کپی رایت سی دی ها که آدم بدون اجازه صاحب اثر و بدون پرداختن پول آن، آن را کپی و یا دانلود می کند.

تو نباید دزدی بکنی. این یک روش از زندگی ما انسان ها می باشد که خداوند آن را در ده فرمان به ما داده است. و جدیت خداوند را ما می توانیم در سخنان پولس که در نامه اول قرننثیان گفته است دریابیم: دزدان، طمعکاران، مست کنندگان، ناسزاگویان و کلاهبرداران در پادشاهی خدا هیچ بهره ای نخواهند داشت. (اول قرننثیان ۶-۱۰)

فرمان هفتم باعث در امنیت ماندن اموال و همه چیز افراد دیگر می شود. بعضی از افراد خیلی تعجب می کنند که عیسی از فرمان هفتم چیزی نگفته است. ولی آدم باید دقیقا به موعظه عیسی نگاه کند چراکه او واقعا این امر را با معنی های خیلی خوبی بکار برده است. عیسی تمام زندگی ما را به عنوان یک نعمت موقتی از طرف خدا حساب نموده است. و در این جا این سوال پیش می آید که ما این هدایای خداوند را چگونه در زندگی استفاده می کنیم و آنها را کجا بکار می بریم. بدین ترتیب صاحب این هدایا می تواند از ما شاکی باشد وقتی که ما همنوع خود را که در زمان گرفتاری قرار دارد را نبینیم. ما می توانیم مثال آن مرد ثروتمند و لازاروس فقیر را بخوانیم (لوقا ۱۶-۱۹-۳۱) و یا مثال سامره ای بخشنده (لوقا ۱۰، ۲۵-۳۵) را ببینیم. ما از فهمیدن این مثال ها بایستی ارتباط خاص دیگری با صاحب نعمت هایمان داشته باشیم. پولس این مفهوم را در انجیل بدین گونه بیان کرده

است: آنانی که دارای چیزی هستند طوری رفتار کنند گویا چیزی ندارند و خریداران طوری رفتار کنند گویا مالک آنچه خریده اند، نیستند. (اول قرنیتان ۷؛ ۲۹-۳۰). در واقعا حق مالکیت را همه ما قبول داریم و نگاه مسیحی وارنه ما مخالف آن نیست ولی ما می توانیم این نگاه و حق را در زمان احتیاجات برادرهای مان تغییر بدهیم. انجیل در هیچ زمان این را نمی گوید که مثلا فلان شخصی که دارای چیزی هست یک دزد شناخته می شود. زیرا پس باید همیشه بدین ترتیب یک فرد ثروتمند اموال خودش را به یک فرد فقیر بدهد. بدین گونه می تواند این رخ بدهد که دارایی ها باعث به وجود آوردن مشکلاتی برای صاحبانش بشود. در مثالی از انجیل عیسی از مرد ثروتمندی می خواهد که: همه آن چیزی را که دارد بفروشد و آنها را به فقرا بدهد. بدین صورت او به گنجی که در ملکوت خدا وجود دارد صاحب خواهد شد. (متی ۱۹، ۲۱) در این مثال، این دارایی خودش به خودی خود مشکل نمی باشد. و همچنین موضوع این نمی باشد که من ایا دارای اموال می توانم باشم یا نه. بلکه موضوع این است که خدا برای تو مهم تر است یا چیزهای دیگر؟ در اینجا موضوع برمی گردد به فرمان اول. دزدی در اصل چیزی است که یک شخص در نهایت خداوند را در دارایی هایش از دست داده است. وقتی که خداوند در بالای همه دارایی های من قرار نداشته باشد من فقط می توانم در خودم فرو بروم و خود را نابود سازم. و باعث این شود که من از چیزهای دیگران بردارم تا خودم را خدای خود در دارایی هایم سازم. و همچنین وقتی که من چیزی را دزدی می کنم من خودم را صاحب آن چیز تعیین می کنم.

همانطور که در زندگی شخصی مان می بینیم، در زندگی عموم هم این را می توانیم مشاهده کنیم که مردم خداوند را در چیزهایی که دارا می باشند را نمی توانند ببینند. که همه آنها عاقبت انسان ها را به نابودی می کشاند. سالامو دانا در انجیل می گوید:

بطالت و دروغ را از من دور کن؛ نه فقرم ده، نه ثروت، بلکه به نانی که نصیبم است، مرا بپرور. میدا سیر گشته، تو را انکار کنم، و بگویم: "خداوند کیست؟" یا فقیر گشته، دزدی کنم و نام خدای خویش را بی حرمت سازم. (امثال ۳۰؛ ۸-۹)

بنابراین دزدی از جایی شروع می شود که من در دوره آموزش شغلی ام و یا در دارایی ام و یا در فرهنگ ام خدا را در آن نادیده بگیرم. و بدون آن تفکر کنم.

ایا نمی دانید بدن شما معبد روح القدس است که خداوند به شما بخشیده و در شما ساکن است؟ علاوه براین شما دیگر صاحب بدن خود نیستید، زیرا با قیمت گزافی خریده شده اید. پس بدنهای خود را برای جلال خدا بکار ببرید. (اول قرنیتان ۶؛ ۱۹-۲۰)

چیزی که ما در این جامعه می توانیم ببینیم این است که ما می توانیم خودمان را از خدا پس بگیریم و صاحب خودمان بشویم و این خود آن روی بی رحم اجتماع ما می باشد.

## فرمان هشتم

شهادت دروغ علیه همنوع خود مده

یعنی چه؟

ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست، داشته باشیم

بطوریکه ما نباید به دیگران دروغ گفته، اسرار آن ها را فاش نموده و غیبت نماییم و یا با خبرچینی از دیگران سابقه بد بسازیم، بلکه باید از آن ها دفاع کنیم و از خوبیهایشان بگوییم و نسبت به آنها خوش بین باشیم.

زمانی که شیطان با حوا در بهشت مشغول صحبت کردن بود او جلوی شهادت حوا را نگرفت حتی او را وسوسه و یا تحریک نکرد او فقط به او دروغ گفت. وقتی که ما دروغ می گوئیم تحت تاثیر شیطان قرار می گیریم. عیسی در یوحنا می گوید: شیطان پدر تمام دروغی هاست. حقیقت تمام مشکلات ما همه از این دروغ سرچشمه می گیرد:



ایا خدا واقعا به شما گفته که هیچ کس اجاز خوردن آن میوه های درخت را ندارد ؟ ... نخیر شما با این کار نخواهید مرد؟  
(پیدایش ۲، ۱-۴)

خداوند مطلقه به حقیقت است و ما این موضوع را از اول پیدایش تا آخر مکاشفه می توانیم بخوبی بارها ببینیم و درک نماییم . صفت حقیقت محض ، یک وصف کامل از وجودیت خدا است. و او هیچگاه نمی تواند دروغ بگوید و او همیشه در سمت حقیقت باقی می ماند . در فرمان هشتم خداوند ما را از دروغ گفتن نسبت به دیگری منع می کند. در اینجا موضوع اصلی ، گفته شدن دروغ بر ضد شخصی و برای خراب کردن او بر می گردد. همچنین موضوع بر سر کُلیت دروغ نیز می باشد. من در اینجا از سه نوع دروغ صحبت کرده ام که در پایین آنها را گردآوری کرده ام:

۱-شهادت دروغ دادن: در مفهوم اساسی آن می توان از شهادت دادن دروغین نسبت به شخصی برای عیبدار وارد کردن به او در مقابل دادگاه نام برد .

۲- غیبت کسی را به بدی همه جا پخش کردن .بدین ترتیب که ما پشت سر کسی و در همه جا به بدی از او یاد کنیم .

۳-گفتن دروغ به راحتی و ابراز نداشتن حقیقت به دیگران .

۱-شهادت دروغ دادن: در عهد قدیم در دادگاه ها بدین صورت می توانستند رای صادر بکنند که اگر دو نفر راجعه چیزی شهادت می دادند برای دادگاه مورد قبول واقع می شد .شهادت آدم ها حتی در آن زمان از مدرک های دادگاهی نیز با اعتبار تر بود .از طرفی آن زمان خیلی ها هم این را می دانستند که چطور می توان در دادگاهها از این موضوع سوء استفاده کرد. در اینجا ما می توانیم مثالی را از عهد عتیق و از کتاب اولین پادشاه فصل بیست و یک را بخوانیم:

در آن زمان ها اخاب پادشاه دیکتاتوری از قسمت های شمال اسرائیل و نابوت باغبانی بود که پشت کاخ پادشاه دارای باغی بود .اخاب روزی برای خودش تصمیم می گیرد که باغ نابوت را برای خودش داشته باشد. ولی فقط یک مشکلی در آنجا وجود داشت

و آن هم این بود که آن باغ مال نابوت بود. او به هیچ عنوان نمی خواست که باغ خودش را نه برای مصرف پادشاه و نه برای محل خوش گذرانی او از دست بدهد. او با این کارش پادشاه را خیلی عصبانی کرد. آدم ها در آن زمان اجازه نداشتن که پادشاهان را عصبانی کنند. و این را باید نابوت متوجه می شد برای همین ایزابل همسر پادشاه نقشه کثیفی برای آن باغبان می کشید. و دو نفر را برای شهادت دادن علیه او فراهم می کند و به او تهمت بی حرمتی کردن به خدا و پادشاه را می زنند. و بدین ترتیب باعث سنگسار و مرگ او می شود. این داستان برای ما خیلی آشنا می باشد چراکه ما مشابه آن را در دنیای خودمان هزاران بار دیده ایم. با یک شهادت دروغین که باعث از بین رفتن تمام زندگی یک شخص می شود. خداوند از زندگی دیگران محافظت می کند. و یک حصار به دور آن در برابر شهادت دروغین می کشد.

۲- درباره شخصی حرف های دروغ پخش کردن: در معنی و مفهوم دیگر این جمله می توان گفت که ما اجازه نداریم با حرف های بد و گفتن درباره کسی زندگی او را به نابودی بکشانیم. در نامه یعقوب این تذکر را که درباره زبان است را ما می توانیم بخوانیم. زبان انسان این توانایی را دارد که زندگی یک انسان را به راه درست و یا اشتباه تغییر بدهد. اگر ما همیشه درباره شخصی بد بگویم آن شخص دیگر نمی تواند وضعیت خودش را بهتر کند. آن شخص با کلمات بد ما در خود فرو می رود و وضعیت بدتری پیدا می کند. همانطوری که یک کشتی بزرگ با یک سکان کوچک تغییر مسیر می دهد زبان انسان نیز می تواند مسیر زندگی یک نفر را به خوبی و یا به بدی تغییر دهد.

همچنین می توان کشتی های بسیار بزرگ را که از بادهای سخت رانده می شوند، با استفاده از سگان بسیار کوچکی مهار کرد و به هر جا که ناخدا بخواهد، هدایت نمود. زبان هم همین طور است، گرچه عضو کوچکی است ولی ادعاهای بسیار بزرگی می نماید. چه جنگلهای بزرگ که با جرقة ای، آتش می گیرند. زبان هم آتش است! در میان تمام اعضای بدن ما زبان دنیایی از شرارت است که همه وجودمان را می آلود و دوران زندگی را به جهنم سوزانی مبدل می کند. (یعقوب ۴:۳-۶)

اثرات مخرب بدگویی های ما توسط وسایل ارتباطی مدرن هر روز بیشتر و گسترده تر شده است. در چند ثانیه می تواند یک عکس و یا یک خبر بدی درباره تو در همه جهان پخش شود. بنابراین این امر خیلی مهم شده است که ما باید بدانیم که از چه کلماتی را امروزه بایستی بکار ببریم و یا این وسایل ارتباطی مدرن امروزی چگونه باید استفاده نماییم.

لوتر همه این نکات را در چند جمله بیان کرده است: ما باید همه گناهان دیگران را ببخشیم و درباره ایشان به خوبی بگویم و زندگی آنها را به بهترین شکل هدایت کنیم.

۳- گفتن دروغ به راحتی و ابراز نداشتن حقیقت به دیگران. دروغ گفتن فقط نگفتن حقیقت نمی باشد بلکه حتی در بیان نکردن امری دقیق از موضوعی نیز صدق می کند. حتی با عنوان نکردن کوچک ترین چیزهای یک موضوع نیز، ما در سمت شیطان قرار می گیریم. زیرا او پدر همه دروغی ها می باشد. (یوحنا ۸: ۴۴)

دروغ در اساس بیشترین دلیلی برای به هم خوردن و آسیب دیدن اجتماعی بین روابط انسان ها می باشد. وقتی آدم به یک شخصی دیگر اعتماد نداشته باشد و یا او را نشناسد دیگر او مُردَد می شود و اصلاً نمی خواهد که چیزی به کسی بگوید زیرا او نمی داند که آن شخص با آن خبری که او به آن شخص می دهد چه کار می کند. بدین ترتیب دیگر آدم باید خود را از دیگران جدا کند. و چیزی به کسی نمی تواند بگوید و این یک اتفاق بسیار دردناکی می باشد زیرا آن باعث به اینزوا کشیدن آن آدم می شود. انسان ها این نیاز را دارند که همیشه چیزی را به یکدیگر به اطلاع برسانند. ولی کسی نمی تواند به شخصی اعتماد داشته باشد و یا با او صحبت نماید. مورد قابل توجه این است که همین ماجرا را آدم و حوا به ترسیم کشیده اند. جایی که آنها دروغ گفته اند و بعد از آن سعی دارند خودشان را با برگ درخت انجیر بپوشانند و امیدوارند که کسی آنها را نمی بیند ولی از چشم خداوند تمام حقایق آشکار می شوند حتی آنهایی که پنهان هستند.

خداوند به دیدار ما می آید با آنچه که هستیم و به همان وضعیتی که داریم. او طوری بدنهای ضعیف و فانی ما را تغییر خواهد داد تا به بدن پر شکوه او شباهت یابد و این کار را با قدرتی که همه چیز را تحت فرمان او در می آورد، انجام خواهد داد.

(فیلبیپیان ۲۱۴۳) یعنی این به این معنی است که تمام آن اعتمادی که در بین آدم و حوا از بین رفته است را می توان برگرداند. و زمانی که ما به سوی خدا قدم برمی داریم می توانیم آن اعتماد از دست رفته خودمان را دوباره بدست آورده و تمام حقه ها و دروغ های زندگی مان را در گوشه ای پرت نماییم. در زمان رُک و صادق بودن ما اعتماد نیز به خودی خود ظاهر می گردد. و از به وجود آمدن این اعتماد محبت نیز جای خودش را در بین ما پیدا خواهد کرد. چیزی که ما هنوز در روی این زمین نداریم و همچنین آن را ما برای خودمان تمرین می کنیم.

ما این جمله های زیر را برای خودمان تجسم می کنیم:

ما بعد از مرگمان جلوی در بهشت باید بایستیم. در آنجا ورودی مجانی است. بعد تو با احتیاط خاصی می پرسی که چه چیزهایی در داخل بهشت وجود دارد. ما در نهایت باید تا ابد در آنجا بمانیم. چه جواب بسیار خوشنود کننده ای. خداوند و همه حقایق ناب در آنجا. در آنجا دیگر رازی پنهان نمی ماند. تو در آنجا به صورت کامل شناخته شده و تو را دوست خواهند داشت. این گفته ها خیلی خوب بنظر می آید ولی همچنین یک حس بخصوصی به آدم منتقل می نماید. آیا باید همه چیز به صورت آشکار نمایان شود؟ حتی آن رازهای خیلی خصوصی مان؟ در اینجا برای ما این تردید به وجود می آید که با توجه به این سخنان آیا ما هنوز دوست داریم به همچنین جایی برویم. در آنجا هزاران دلیلی وجود دارد که ما نمی توانیم به بزرگترین مهربانی موجود اعتماد کنیم و رازهای خصوصی مان را از خداوند پنهان نگه داریم. و به او اعتماد نداشته باشیم. و او را رد بکنیم. ما دقیقاً همانند آدم و حوا هستیم و می خواهیم خودمان را همیشه پنهان نگه داریم. اگر اینگونه باشد من در بهشت و در جایی اشتباه قرار دارم. این تصور از بهشت می تواند دلیل خوبی برای ما تا به حقیقت گویی عادت کنیم و آن را همیشه تمرین کنیم. زیرا حقیقت به بهشت و خدا متعلق می باشد. همانطور که محبت به خدا متعلق می باشد. جایی که آدم می تواند این حقیقت گویی را تمرین کند مکان اعتراف به گناهان است. در زمان انجام اعتراف به گناهان من به صورت کاملاً آشکار و صادق در برابر شخصی که همان کشیش می باشد قرار می گیرم. و من به او تمام و کوچکترین رازهای خودم را می گویم و با او به درگاه خداوند قدم می گذارم. شخصی که اعتراف گناهان دیگران را گوش می کند از طرف سازمان کلیسای مؤظف است که آن را به دیگران نگوید و فقط در پیش خودش نگه دارد. من به خدای پدر اعتماد دارم که او من را بخاطر عیسی مسیح به گوشه ای پرت نمی کند و حتی با توجه به تمامی رازها و گناهانم من را از درگاه خودش بیرون نمی کند. به همین ترتیب و روش ما گفتن حقیقت را در همین جا و برای خودمان تمرین می کنیم. این مسیری را که ما به سوی اعتراف به گناهان برگزیده ایم دقیقاً خلاف آن مسیر آدم و حوا می باشد و بجای پنهان کردن تمام رازهای زندگی مان، ما آنها را به صورت آشکار و صادق عنوان می کنیم.